

# تاریخ اروپا

در قرون نوزدهم و بیستم



# تاریخ اروپا

در فزون نوزدهم و بیستم



معلم تاریخ دوره دوم متوسطه

مطابق پروگرام و آرایت حلیله معارف برای استعماده معلمین کلاسهای چهار علمی و شش ادبی

بدون اجازه مؤلف کسی را حق طبع و تعلید نیست

انشریات مونسه خاؤ

طهران ۱۳۹



درین کتاب از بیان وقایع پانزده سال اول  
قرن نوزدهم (از ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۵) جتیم می پوشیم،  
چه دگر وقایع ایسند که دوران کسولی و سلطت  
ناپلئون مابار و لسکر کتیا و مملکت گیریهای  
اوست خود محتاج کتابی مخصوص است و این موجد  
را از حدود رگرام کلاس علمی خارج خواهد  
ساخت



# فصل اول

## اوضاع اروپا پس از سقوط حکومت ناپلئون

کنگره وین متفقین<sup>۱</sup> پس از آنکه پاریس را گرفتند و ناپلئون بجزیره<sup>۲</sup> **البا** رفت بر آن شدند که نقشه سیاسی اروپا را تغییر دهند و آثار انقلاب فرانسه و فتوحات ناپلئون را محو کنند. پس بتأسیس **کنگره وین** پرداختند (اکتبر ۱۸۱۴ تا ژون ۱۸۱۵) کنگره مزبور در شهر وین پایتخت اطریش از نمایندگان تمام دول اروپا تأسیس گشت و مأمور بود که مقدرات نواحی مختلفی را که بواسطه شکست ناپلئون از فرانسه منترع میشد، مانند ممالک آلمانی ساحل چپ رود رن و بلاد **کنی و مایانس و قرو و اسپیر**<sup>۳</sup> و قسمتی از ممالک ایتالیا را معلوم کند و در خصوص برخی ممالک دیگر هم که ناپلئون از نظر سیاسی خارج از مملکت فرانسه تأسیس کرده بود، مانند **گراندوشه و ورشو** و غیره بحث نماید. متفقین نخست درصدد بودند که بوسیله نمایندگان مختار خویش قبلاً مجلسی سری تشکیل دهند و در آن مجلس مسائل مختلف فیه را

۱ - روس و انگلیس و پروس و روسیه.

۲ - در آغاز سال ۱۸۱۴ متفقین با سیاه سیار از مشرق بحاک فرانسه حمله کرده و ناپلئون از عهده دفع ایشان درنیامد. و سیاه دشمن پاریس را متصرف شد و ناپلئون چهار از سلطنت استعفا کرد و متفقین پادشاهی جزیره کوچک **البا (Elba)** و<sup>۳</sup> بین جزیره کرس و ایتالیا را بدو تعویض کردند.

۳ - Spire · Trève · Mayence · Cologne.

۴ - مترنیچ (Metternich) صدر اعظم اطریش. ناسارد (Nesselrode) صد اعظم روس. هوملت (Humboldt) و هاردبرک (Hardenberg) وزیرای آلمان. لرد کاستریک (Castlereagh) و ولینگتن (Wellington) نمایندگان مختار انگلستان.

بصوابدید یکدیگر حل کنند و از آن پس نیات خویش را در کنگره عمومی  
برممالک دیگر تحمیل نمایند . در آغاز امر حضور نماینده فرانسه  
را نیز برخلاف مصالح خویش می پنداشتند ، ولی لوئی هجدهم دست  
نشانده ایشان بود و هرگاه نماینده وی را بکنگره نمی پذیرفتند بدینی  
مردم فرانسه نسبت بدوفزونی می یافت و از طرفی متفقین مکرر گفته  
بودند که ایشانرا با ملت فرانسه جنگی نیست و تنها با شخص نابالغون  
مخالفتند . پس ناچار بدعوت نماینده فرانسه راضی شدند و پرنس  
**تالی ران** از جانب لوئی هجدهم مامور کنگره وین گردید .

تالی ران در سیاست سخت ماهر بود و چون بکنگره وین راه  
بافت نخست بامهارت تمامتفقین را از تشکیل مجلس سری باز داشت .  
از طرفی **الکساندر اول** تزار روسیه و **فردریک ویلهلم سوم** پادشاه  
پروس در حفا با یکدیگر معاهده کرده بودند که گواندوشه ورشو  
بروسیه و ساکس<sup>۱</sup> پروس واگذار شود و دولت انگلیس و اطریش  
را با این معاهده موافقت نبود . زیرا دولت انگلیس نمیخواست که  
روسیه بورشو دست یابد و ازینراه بمرکز اروپا نزدیک شود . دولت  
اطریش نیز با ضمیمه شدن ساکس پروس مخالف بود . چه هرگاه  
دولت پروس که سرزمین سیلزی را در تصرف داشت بتصرف ساکس  
نیز نائل میگشت یکباره ایالت **پوهن**<sup>۲</sup> را از شمال شرقی و شمال غربی  
احاطه میکرد . دول روسیه و پروس برای اینکه عملاً بمقصود خویش  
نائل آیند و کنگره وین را بمقصد خود وادار کنند . لهستان  
ساکس لشکر کشیدند و این امر خود موجب اختلال شدید متفقین  
شد . چنانکه ظهور جنف بین ایشان قطعی میشود . لکن چون فوای  
روس و پروس تقریباً با فوای اطریش و انگلیس برابر بود هر یک از  
طرفین بر آن شد که فرانسه را بخود منفق سازد و بدینوسیله بر

قوای حریف غالب آید ، تالی ران ازین اختلاف استفاده کرد و بر خلاف میل تزار روس با انگلیس و اطریش پیوست و با آن دو دولت برضد مقاصد روس و پروس یعنی منضم شدن لهستان بروسیه و ساکس پروس معاهده کرد و دول کوچک آلمان مانند وورتمبر و باویرا و غیره نیز با آن معاهده موافقت کردند ، درینحال ناپلئون از جزیره الب باز گشت و اختلاف دول چهارگانه ، که تالی ران را از آن خیال استفاده های بسیار بود ، بموافقت کامل مبدل شد ،

وضع سیاسی اروپا کنگره عمومی وین ، با آنکه نمایندگان عموم دول در رسال ۱۸۱۵ آنتهر حاضر شده بودند هیچگاه منعقد نشد و تنها معاهدات

انفرادی چند بین برخی از دول در شعب کنگره بامضا رسید ، و چون خبر بازگشت ناپلئون انتشار یافت دول معظم همگی معاهدات انفرادی مزبور را امضاء کردند و دول کوچک را نیز طبعاً جز قبول آن چاره نبود ( ۹ ژون ۱۸۱۵ ) ،

پس از آنکه ناپلئون در جنک واترلو شکست یافت ، متفقین معاهدات وین را در پاریس کامل کردند و اروپا را میان پنج مملکت بزرگ ( فرانسه ، انگلیس ، پروس ، اطریش ، روسیه ) و چندین مملکت کوچک بطریق ذیل تقسیم نمودند :

فرانسه از شمال و شمال شرقی کوچک شد و محدود پیش از انقلاب محدود گشت ،

انگلستان که دارای سیادت بحری بود ، مالت و ایونی را در بحر الروم و سرزمین گویان و جزائر تاباگو و ترینیداد را در امریکا و کاپ را در آفریقا و جزیره سیلان را در آسیا متصرف شد و این قطعات جمدهای زمصرفات فرانسه و متحدین دوره انقلاب و امپراطوری آن یعنی اسپانیول و هلند بود ،



**دولت پروس** قسمتی از ایستان (گراندوشه پرن ۱) و **وستفالی** [در ساحل راست رود رن] و **اکسلاشاپل** ۲ و قسمتی از ساکس و برخی دیگر از نواحی آلمانی را که از فرانسه متزع میشد تصرف کرد و ازینرا ۳ دو میلیون بر جمعیت خویش بیفزود .

**دولت اطریش** ایالت **سائزبورگ** ۴ را از آلمان و **لمباردی** و **ونیز** ۵ را از ایتالیا و **دالماسی** را از شبه جزیره بالکان متصرف شد و چهار میلیون بر جمعیت آن اضافه گشت . لکن باثریک و برخی از نواحی جنوبی آلمان را از دست داد و با تصرف **لمباردی** و **ونیز** بمنظور قدیمی خویش که تسلط بر ایتالیا بود نائل آمد .

**دولت روسیه** در ساحل دریای بالتیک سرزمین **فدالاند** را از دولت سوئد گرفت و در ساحل رود دانوب ایالت **بسارابی** را از عثمانی متزع کرد و در کنار رود ویستول **گراندوشه ورشو** را متصرف شد و بدینطریق فرس و پنج میلیون بر جمعیت آن بیفزود .

گرد فرانسه نیز برای آنکه از ممالک مرکزی جدا باشد سه مملکت کوچک تاسیس کرد : اول مملکت **هلند** که مرکب از باثریک و هلند کنوان بود و سلطنت آن یکی از شاهزادگان خانواده **ارانتز** ۶ و کنز ۷ بود ، دوم **نواحی متحده سوئیس** که از بیست و دو ناحیه بیطرف تاسیس یفت و دوم از طرفی بخارنی همیشه آرا شدات کردند ، سوم مملکت **ساردنی** ۸ بین ایتالیا و فرانسه | که از ولایات **سوا و نیس** و **پئی یهمن** ۹ بدید آمد .

در آلمان برخی از مملکتی که ناپلئون ایجاد کرد و در ممالک **بلویر** و **وورتمبرگ** و **ساکس** بخش خویش باقی ماند و از ایالت **هاننور** ۹ نیز مملکتی تاسیس شد و سایر ممالک سی و نه گانه آلمان هم

1 - Prussia - 2 - Westphalie - 3 - 4,000,000 - 4 - 5,000,000 - 5 - 6,000,000 - 6 - 7,000,000 - 7 - 8,000,000 - 8 - 9,000,000 - 9 - 10,000,000

با یکدیگر متحد شده بریاست اطریش اتحادیهٔ دول آلمانی را تشکیل کردند ، ولی ایالات غیر آلمانی اطریش مانند **هنگری و ونسی** <sup>۱</sup> و همچنین پروس و ایالاتی که از لهستان بدان منضم شده بود در اتحادیهٔ مزبور مداخله نداشتند .

ایتالیا نیز بتقسیمات مختلفه منقسم گشت ، چنانکه قسمتی از مرکز آن مملکت بعنوان **ممالک کلیسا** <sup>۲</sup> مجدداً بتصرف پاپ درآمد و سرزمین ناپل باز بخانوادهٔ **بوربون سیسیل** واگذار شد و چنددوک نشین کوچک مانند **تسکان و پارم** <sup>۳</sup> و غیره نیز تأسیس گشت که شاهزادگان اطریشی بر آن حکومت داشتند .

در شبه جزیرهٔ **ایبری** تغییری روی نداد و ممالک اسپانیول و پرتقال بصورت قدیم بازگشته مجدداً بتصرف فرمانروایان پیشین درآمد . در شمال اروپا نروژ را از دانمارک گرفته سوئد دادند و در شبه جزیرهٔ اسکانندیناوی مملکتی واحد تأسیس گشت و **برنات** <sup>۴</sup> مارشال قدیمی فرانسه که از جانب شارل سیزدهم پادشاه سوئد بفرزندی پذیرفته شده بود بنام شارل چهاردهم پادشاه آن سرزمین گردید ، دانمارک نیز بجای نروژ دوک نشین **شلزویک و هلستاین و لونبورگ** را تصرف کرد . عهدنامه‌های ۱۸۱۵ برای برخی از دول سوئد منتهی افتاد ، لکن برخی دیگر مانند فرانسه و بلژیک و آلمان و ایتالیا از آن خرسند نبودند ، راضی نبودن فرانسه از آنچه بود که پس از عظمت و اقتدار دورهٔ امپراطوری ناپلئون دیگر بر کوچک شد و حتی از حدود پیش از انقلاب نیز تنزل کرد و سرحدات طبیعی خود را از دست بداد ، مرده بلژیک نیز از منضم شدن بپلند خوشدل نبودند ، زیرا نژاد و زبان ایشان فرانسوی و مذهب آنان مذهب کاتولیک بود ، در صورتیکه اهالی هلند از نژاد ژرمن و پیرو مذهب پروتستان

۱ - Venise - ۲ - Les États de l'Église - ۳ - Partie Toscane - ۴ -  
 ۱ - Bergholte - ۲ - Lauenhout

بودند و همین اختلافات سبب شد که سرانجام در سال ۱۸۳۰ انقلابی  
برخاست و رشته اتحاد آندوملت را بگست .

آلمان و ایتالیا نیز بواسطه آنکه بمقصود حقیقی خود یعنی  
تأسیس دولت واحد آلمان و ایتالیا نائل نیامده بودند راه مخالفت می  
سپردند . بالجمله عهدنامه‌های ۱۸۱۵ ظاهر آچندی از جنگهای خارجی  
جلوگیری کرد . ولی جنگهای داخلی را بنیان نهاد و موجب انقلابات  
چند شد که از آنجمله انقلابات آلمان و ایتالیاست . علاوه برین  
جنگهای نیمه دوم قرن نوزدهم را نیز از نتایج معاهدات ۱۸۱۵ باید شمرد .

### تأثیرات انقلاب فرانسه و امپراطوری ناپلئون در اروپا

انقلاب فرانسه پس از اصلاح مذهبی لوترا از مهمترین و مؤثرترین  
وقایع تاریخ اروپاست . زیرا چنانکه لوتر مذهب را اصلاح کرد .  
انقلاب فرانسه نیز در اصول سیاسی و اجتماعی تغییراتی پدید آورد  
و فکر آزادی و مساوات و حکومت ملی را در اروپا منتشر ساخت .  
حکومت فرانسه در دوره بیست و سه ساله انقلاب و امپراطوری برهر  
مملکتی دست یافت بنیان ملوک الطوائفی را برداخت و امتیازات طبقه  
ممتازة را لغو کرد و حقوق مدنی را که ناپلئون بر اساس مساوات  
عموم مردم در برابر قانون استوار کرده بود منتشر ساخت . و ممالک  
بلژیک و هاند و ایالات ساحل چپ رود رن و قسمتی از ممالک غربی  
آلمان و لمباردی و ونسی از آنجمله است . انقلاب فرانسه مرده اروپا  
را هشیار کرد و آنرا بمحدود ساختن امتیازات مطلقه سلاطین و  
درخواست قانون اساسی و مداخله در امور حکومت رهبری نمود .  
چنانکه پس از کنگره وین کم که آثار انقلاب فرانسه در سایر ممالک  
اروپا نیز آشکار شد و در ظرف نیم قرن برخی از ممالک که تا آن  
زمان دچار استبداد مطلق بودند بحکومت مشروطه یا جمهوری نرس

آمدند و برخی دیگر مانند آلمان و ایتالیا که از حکومت‌های کوچک ترکیب شده بودند، با یکدیگر متحد شده دولتی واحد تأسیس کردند.

### اوضاع اروپا پس از کنگره وین

پس از آنکه در سال ۱۸۱۵ حکومت امپراطوری ناپلئون اتحاد مقدس پایان آمده سلطنت بسلسله بوربن بازگشت و متفقین بموجب معاهدات کنگره وین ممالکی را که ناپلئون تسخیر کرده بود میان خود قسمت کردند. تأمین صلح بین ممالک معظم اروپا لازم بنظر میرسید و مخصوصاً تزار روسیه و امپراطور اطریش و پادشاه پروس را بدین امر توجه کامل بود.

الکساندر بول تزار روسیه زمانیکه با متفقین خویش در پاریس بود برای یک بدین مقصود و مخصوصاً برای جلوگیری از انتشار فکر آزادی خواهی و مساوات و حفظ حکومت مطلقه سلاطین با امپراطور اطریش و پادشاه پروس پیشنهاد کرد که با یکدیگر متحد شوند و بین رعایای ممالک خویش همان عدالت و اخوتی را که حضرت عیسی گفته است برقرار کنند. امپراطور اطریش و پادشاه پروس نیز رأی تزار را پذیرفتند و اتحادی بین ایشان برقرار شد که با اتحاد مقدس معروفست. انگلیس و فرانسه هم بلافاصله مقررات اتحاد مزبور را قبول کردند و متحدین جملگی قرار بر آن نهادند که از تأسیس بریکدیگر چون برادر بنگرند و در مواقع لازم با هم یاری کنند و چون در امور سیاسی ممالک ایشان اشکالی پدید آید کنگرهائی ترتیب دهند و از ظهور جنک و خونریزی جلوگیری کرده حتی الامکان صلح و سلامت را در اروپا پایدار سازند.

مترفیح صدر اعظم اطریش که مردی مستبد و خود خواه بود

و خویشتن را « ستون دنیا » و « نایب خدا » و دیگران را جمعی  
 « اباه » و « داخوش بتخیلات » میخواند . از اتحاد مقدس ، نفع  
 حکومت استبدادی استفاده کرد و آنرا وسیله ممانعت از انقلابات  
 ملی و سرکوبی آزادی خواهان ساخت و تقریباً مدت ده سال  
 ( ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۶ ) بدینوسیله از انتشار آزادی جلوگیری کرد ،  
 لکن همین امر خود مرده را بحصل آزادی تحریض نمود و آتش  
 انقلابات ملی را دامن زد . چنانکه نخست ملت آلمان و پس از  
 آن مردم ایتالیا و ناپل و پیروان و اسپانی سر بشورش برداشتند .  
 متحدهین نیز برای فرو نشاندن انقلابات مزبور کنگرهائی تشکیل  
 کردند که آنجماعه یکی کنگره وین است ( ۱۸۱۹ تا ۱۸۲۰ ) که  
 در نتیجه انقلاب آلمان تأسیس شد و دو دیگر کنگره های تریر و  
 لایپزیک ( از بلاد امپراطوری سابق اطریش ) که بر اثر انقلاب  
 ایتالیا منعقد شد ( ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۱ ) و بالاخره کنگره ورن ( از  
 شهرهای ایتالیا ) که نتیجه انقلاب اسپانیول بود ( ۱۸۲۲ ) .  
 متحدهین برای تسکین انقلابات مذکور و سرکوبی آزادی  
 خواهان علاوه بر تشکیل کنگره باکشر کشی و جنف نیز که مخالف  
 اصول اتحاد مقدس بود متوسل میشدند ، چنانکه برای اعاده حکومت  
 استبدادی مطلق در مملکت ناپل هشتاد هزار نفر از سپاهیان اطریش را  
 مأمور آنسرزمین کردند و ژنرال پهبه ، پیشوای آزادی خواهان را  
 در محل ری پتی شکست داده ( ۷ مارس ۱۸۲۱ ) مجدداً فردينانداول  
 پادشاه آن مملکت را بسلطنت رسانیدند ، همچنین در انقلاب اسپانیول  
 صد هزار نفر از سپاهیان فرانسه را بریاست دوک دانگولم ، برادرزاده لوئی  
 هجدهم بدان مملکت فرستادند و انقلابیون را مغلوب ساخته ژنرال

ری یگوا پشوای آنان را کشتند و فر دیناندهفتم را بار دیگر بتخت سلطنت نشانندند .

بنیان اتحاد مقدس در سال ۱۸۲۶ متزلزل گشت . زیرا حکومت انگلیس بواسطه آنکه از در زمانی مشروطه بود سلطنت استبدادی را نمی پسندید و مخصوصاً با مداخله متحدین خویش بامور داخلی سایر ممالک و جنگ با آزادی خواهان موافقت نداشت . چنانکه چون سپاه فرانسه با سپانیول رفت **کانینگ** <sup>۲</sup> وزیر خارجه انگلیس رسماً بر آن لشکر کشی اعتراض کرد و بهمین سبب نیز دولت انگلیس از اتحاد مقدس کناره گرفت ، ظهور انقلاب یونان و شورش مردم آنسرزمین بر ضد حکومت عثمانی . چنانکه در فصول بعد خواهد آمد ، روسیه و فرانسه را نیز از اتحاد مقدس دور کرد ، زیرا روسیه مایل بود که با آزادی طلبان یونان باری کند و مترنخ بعنوان اینکه انقلاب یونان با شورش اسپانی و ایتالیا مربوطست و برای متوجه ساختن متحدین بمشرق و آزاد نهادن انفلاسیون آندو مملکت بر پا شده ، با این امر مخالف بود و بالاخره پس از **مرك الكساندر اول** تزار روسیه ( اول دسامبر ۱۸۲۵ ) **نیکلای اول** جانشین وی از اتحاد مقدس خارج شد و یاری یونانیان برخاست و در اوائل سال ۱۸۲۶ با دول فرانسه و انگلیس هم در باره مساعدت با مردم یونان به مذاکرات پرداخت و بالاخره میان دول سه گانه مزبور درین باب معاهده ای منعقد گردید که **بمعاهده لندن** معروفست ( ۶ ژوئیه ۱۸۲۷ ) . بنا برین فرانسه هم از اتحاد مقدس کناره گرفت و دول اطریش و پروس نیز موفق بحفظ آن نشدند و سر انجام ریشه اتحاد مزبور بگسست .

شش سال بعد اعتراض سلطنت خانواده بوربن در فرانسه و ظهور

انقلاب بلژیک و تجزیه مملکت هلند ( اوت ۱۸۳۰ ) و شورش آهستان ( نوامبر ۱۸۳۰ ) و انقلاباتی که در ایتالیا روی داد بار دیگر دول روسیه و اطریش و پروس را یکدیگر نزدیک کرد و دول مزبور باز بر آن شدند که بأمور ممالک منقلبه مداخله کنند ، ولی حکومت فرانسه بایشان اخطار کرد که هرگاه در امور داخلی ممالک مجاور آن مداخله شود بیجنگ خواهد پرداخت . از طرفی نیز دول چهارگانه انگلیس و فرانسه و اسپانی و پرتغال که هوا خواه حکومت ملی بودند بموجب معاهده ای که در لندن منعقد شد ( ۲۲ آوریل ۱۸۳۴ ) با یکدیگر متحد شدند و اتحاد آنان دول سه گانه سابق الذکر را از انجام مقاصد خویش باز داشت .



# فصل دوم

اوضاع فرانسه از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸

حکومت مشروطه پس از آنکه ناپلئون در ۴ ماه آوریل ۱۸۱۴ از امپراطوری فرانسه استعفا کرد و بجزیره الب رفت متفقین لوئی هجدهم برادر کوچک لوئی شانزدهم را به سلطنت فرانسه تعیین کردند و او تا زمان مراجعت ناپلئون از جزیره الب [۲۰ مارس ۱۸۱۵] پادشاهی کرد و چون ناپلئون ناگهان از جزیره الب بفرانسه بازگشت و سپاهیان مملکت در همه جا بدو پیوستند، لوئی هجدهم ناچار پاریس را ترک گفته بخاک بلژیک گریخت و در شهر **سکان** مسکن گزید. پس از آنکه حکومت صدروزه ناپلئون پادشاهان آمد متفقین باز لوئی هجدهم را پاریس آورده به سلطنت فرانسه گذاشتند و دوره سلطنت این پادشاه و برادرش که با انقلاب زون ۱۸۳۰ و انقراض حکومت خانواده بوربن منتهی گردید بدوره **بازگشت** سلسله بوربن معروفست پس از استعفای ناپلئون و عزیمت وی بجزیره الب مجلس سنای فرانسه بوضع قانون اساسی پرداخت و بنابر قانون مزبور حکومت فرانسه مشروطه شد. بدین معنی که سلاطین مملکت حکمروایی داشتند ولی قانون اساسی اختیارات آنها را تا حدی محدود میساخت.

قبول قانون اساسی از جمله شرایط سلطنت لوئی هجدهم بود، ولی او سلطنت را حق موروثی خویش می پنداشت و میخواست که مانند برادر حکومت مطلق داشته باشد. متفقین بواسطه آنکه قبلاً در وضع قانون اساسی موافقت کرده بودند و نیز بدانسبب که افراد سلسله بوربن را [اصلاح ناشدنی] و تفویض حکومت مخالف را بدیشان موجب فساد



و ظهور جنگهای داخلی مینداشتند در استقرار حکومت مشروطه  
پافشاری کردند و بالاخره لوئی هجدهم با آنکه قانون اساسی مجلس  
سنا را پذیرفت ناچار بوضع قانون اساسی جدیدی رضایت داد ،  
وضع قانون اساسی جدید بهیشتی که از سه نفر نماینده شاه و  
نه نفر اعضاء مجلس سنا و ده نفر از هیئت قانونگذاران تشکیل شده  
بود واگذار شد و قانون مزبور در چهارم ماه مه ۱۸۱۴ بامضای شاه  
رسید ، قانون اساسی قوه اجرائیه را از قوه مقننه تفکیک میکرد ،  
قوه اجرائیه یعنی فرماندهی قوای بری و بحری و اعلان جنگ و امضای  
معاهدات صلح و معاهدات تجاری و هر گونه امری که مربوط باجرای  
قوانین باشد منحصر بشخص شاه بود و اینگونه امور بدستاری وزرانی  
مسئول انجام می یافت که شاه در عزل و نصب آنان اختیار تام داشت .  
قوه مقننه از مجالس دوگانه **مبعوثان** و **اعیان** بدید می آمد ولی شاه  
نیز در آن مداخله داشت ، چنانکه اجرای قوانین موضوعه از جانب  
مجلسین بر تصدیق شاه امکان ناپذیر بود و حتی شاه میتواندست مجلس  
مبعوثان را بمیک خویش منحل سازد مشروط بدانکه در ظرف سه ماه مجلسی  
جدید مفتوح نماید ، اعضاء مجلس اعیان از جانب شخص شاه انتخاب  
میشدند و پاپایان عمر بدانست باقی می ماندند و شاه میتواندست آن مقام  
را در خانواده آنان موروثی کند . دوره و کالت و کلای مجلس مبعوثان  
پنج سال بود و انتخاب یک خمس از و کلا همه سال تجدید میشد ،  
علاوه برین جمله قانون اساسی حفظ رسکالات قضائی مملکت و  
رعایت قانون غیر فایده عزل بودن قضات و قانون مدنی را که از  
آثار دوره امپراطوری ناپلئون بشمار میرفت تبذیر کرده بود و آزادی  
شخصی و مذهبی و آزادی مطبوعات نیز از جمله اصول آن محسوب  
می شد .

در نتیجه قانون اساسی و تأسیس مجلسین سه حزب مختلف پدید آمد. اول حزب **سلطنت طلبان افراطی** که غالب افراد آن از مهاجرین ایام انقلاب بودند و سلطنت استبدادی مطلق را بر حکومت مشروطه مرجح می‌شمردند و چون در سلطنت طلبی از شخص شاه هم متعصب‌تر بودند آنانرا افراطی می‌گفتند، رئیس این دسته برادر شاه **کنت دارتوا** بود و تقریباً تمام نجبا و اعیان پاریس عضو حزب مزبور بودند. دوم **آزادی طلبان** که هوا خواه حکومت ملی بودند و پادشاهی لوئی هجدهم را بعنوان آنکه بدستکاری بیگانگان سلطنت رسیده است ننگین می‌شمردند، این دسته از آزادی خواهان و کلابی مرافعه و اطباء و محصلین و جمعی از هواخواهان ناپلئون و سربازان قدیمی پدید آمده بود. سوم **مشروطه طلبان** که فی الحقیقه می‌خواستند حکومت استبدادی قدیم فرانسه را با حکومت زمان انقلاب در آمیخته از آن میان حکومتی اعتدالی تشکیل کنند، ولی عمر این دسته کوتاه بود و عاقبت جمعی از افراد آن سلطنت طلبان افراطی و جمعی دیگر با آزادی طلبان پیوستند.

از آغاز پادشاهی لوئی هجدهم سلطنت طلبان افراطی در امور مملکت فرمانروا شدند و با آزار مخالفین و طرفداری افراد طبقه خویش پرداختند، چنانکه اعمال ناپسندیده ایشان در زوره سلطنت ده ماهه لوئی هجدهم از قبیل اخراج بیست و دو هزار نفر از صاحب‌منصبان دوره امپراطوری و بخدمت پذیرفتن صاحب منصبان قدیمی مهاجر و تفویض مناصب عالیه باشخاص بی کفایت، بالاخره مردم را بناپلئون متوجه ساخت و وسائل بازگشت وی را از جزیره الب فراهم آورد، پس از حکومت صدروزه ناپلئون نیز این دسته اعمال گذشته را پیروی کردند و مخصوصاً در قتل و آزار و شکنجه طرفداران بناپارت افراط نمودند و بسیاری

از بزرگان و مردم بیگناه را بجرم «واخرای» ناپلئون هلاک ساختند، و از آن جمله یکی «ارنا» بود. سردار معروف ناپلئون است که در ۷ دسامبر ۱۸۱۵ اعدام شد. «سزود برین لوئی هجدهم با موافقت مجلس مبعوثان تمام اعضای مجلس کنفرانسیون<sup>۲</sup> را که در زمان انقلاب بکشتن لوئی شانزدهم رأی داده بودند بتبعید ابدی محکوم ساخت و برای کسانی که از خانواده ... ز بیستی نام میبردند یا از دوره امپراطوری و شخص ناپلئون تمجید ... بکردند مجازاتهای سخت تعیین نمود. از آزادی شخصی و آزادی «ابوئات فی الحقیقه نامی بیش باقی نمانده بود. چه مردم در اعمال خود آزاد نبودند و جرائد با آزادی اظهار عقیده نمیتوانستند کرد. بالاخره تعذبات لوئی هجدهم و طرفداران وی و مخصوصاً وضع قوانین جدیدی که منافی آزادی و حکومت ملی بود مردم را بر ضد حکومت برانگیخت و آزادی طلبان در چندین شهر سرشورش برداشتند. لکن بواسطه قتل عدّه شورشیان حکومت بریشان غالب آمد و مسبین شورش را از میان برداشت.

### سلطنت شارل دهم

لوئی هجدهم در ۱۶ سپتامبر ۱۸۲۴ در گذشت و برادرش کنت دارتوا بنام شارل دهم جانشین وی گردید. شارل در آغاز سلطنت پسر خود **دوک دانگولم** را ولیعهد خواند و **قانون غرامت املاک** را از مجلس گذرانید. بموجب قانون مزبور بهر یک از ملاکین و سلطنت طلبانی که در زمان انقلاب کبیر فرانسه املاکشان توقیف و فروخته شده بود غرامتی تأدیه شد که معادل با بیست برابر عایدی ملک آنان در سال ۱۷۹۰ بود و برای پرداخت غرامات مزبور مبلغ ۶۲۵ میلیون فرانک از خزانه دولت بمصرف رسید.

در سال ۱۸۳۰ شارل دهم و مجلس مبعوثان را اخلاقی پدید  
آمد و شاه مجلس را منحل کرد ( ۱۶ مه ۱۸۳۰ ) و در پنجم ژوئیه  
همانسال سپاهیان فرانسه که مأمور تسخیر الجزیره بودند پیشرفتی کرده  
شهر الجزیره را متصرف شدند<sup>۱</sup> . چون انتخابات تجدید شد برخلاف  
گمان شاه و طرفداران وی و باوجود مداخلات نامشروع آنان عدّه  
وکلای مخالف از مجلس پیش تجاوز کرد و شارل بار دیگر حکم  
باجلال مجلس داده بموجب فرمانی آزادی را از جرائد و مطبوعات  
سلب نمود . بالنتیجه مردم پاریس شورش کردند و در ظرف چهار  
روز ( از ۲۶ تا ۲۹ ژوئیه ۱۸۳۰ ) دست خانواده بوربن را از سلطنت  
فرانسه کوتاه ساختند .

علت عمده سقوط حکومت شارل دهم سلب آزادی جرائد و  
مطبوعات بود که باقانون اساسی مخالفت کامل داشت و چون این امر  
جرائد را بکباره مطیع دولت میساخت مدیران روزنامه‌ها منجداً بر آن  
شدند که علی‌رغم فرمان شاه جرائد خویش را آزادانه انتشار دهند .  
لکن مدیران مطابع از بیم حکومت حاضر بطبع روزنامه‌ها ننشده مطابع  
خود را بستند ، بکاری کارگران مطابع آنانرا بمخالفت بادولت برانگیخت  
وبالنتیجه کارگران سایر کارخانهای شهر و عده‌ای از محصلین و  
سپاهیان قدیم نیز بدیشان پیوسته انقلابی برپا کردند و در روز ۲۹  
ژوئیه ۱۸۳۰ بین قوای دولت و انقلابیون جنگی سخت روی داد و  
در آن جنگ از طرفین فریب هفت هزارتن مقنول و مجروح شدند و  
سرانجام پاریس بتصرف شورشیان در آمد .

بر اثر ظهور انقلاب و پیشرفت انقلابیون وکلای مجلس نیز  
دلیر شده بر فرمان شاه اعتراض کردند و با انقلابیون همداستان گشته

۱ - تفصیل تصرف الجزیره در فصول بعد خواهد آمد .

در روز سی‌ام ژوئیه دوک درلئان پسر فیلیپ اِمالیته<sup>۱</sup> نواده فیلیپ اول برادر لوئی چهاردهم را به سلطنت دعوت نمودند و شارل دهم ناچار در دوم اوت از پادشاهی استعفا کرد و بامر حکومت جدید بانگلستان رفت.

### سلطنت لوئی فیلیپ

دوک درلئان در ۹ اوت ۱۸۳۰ از جانب مجلس مبعوثان و اعیان پادشاهی فرانسه انتخاب شد و خود را لوئی فیلیپ خواند و در مجلس سوگند خورد که قانون اساسی را محترم شمارد.

لوئی فیلیپ با آنکه ظاهراً از جانب ملت پادشاهی رسیده بود و خود را طرفدار عامه معرفی میکرد در باطن مانند لوئی هجدهم و شارل دهم خویشتن را بر رعایا حاکم مطلق می‌پنداشت و مایل بود که امور مملکتی بدو شخص وی اداره شود. در آغاز سلطنت لوئی فیلیپ در فرانسه احزاب جدید پیدا شد که از آنجمله دو حزب قوی با سلطنت وی مخالف بودند، یکی حزب طرفداران سلطنت قدیم که از همان سلطنت طلبان افراطی سابق پدید آمده بود و این حزب لوئی فیلیپ را غاصب سلطنت میدانست، و دیگری حزب جمهوری خواهان که اصولاً با حکومت مشروطه مخالف بود و مخصوصاً سلطنت لوئی فیلیپ را بعنوان اینکه مجلس در انتخاب وی از جانب ملت فرانسه اختیار نداشته است مخالف قانون بشمرد.

لوئی فیلیپ در آغاز سلطنت زندگانی ساده اختیار کرد و از تجملات و تشریفات سلطنتی احتراز نمود، چنانکه غالباً در شهر میاده میگذشت و با افراد مردم بمهربانی سخن میگفت. لکن چنانکه در فوق گذشت چون باطناً مایل به سلطنت استبدادی بود پس از اندک زمانی حقیقت خود را ظاهر ساخت و بر آن شد که اراده شخصی خویش را بر مجلسین تحمیل کند و در مملکت صاحب اختیار مطلق گردد.

بدین سبب مخالفین وی نیز در برانداختن سلطنت او کوشنده‌تر شدند و در بلاد مختلفه ممالک انقلاباتی ایجاد کردند که مهمترین آنها انقلابات جمهوری‌طلبان در سالهای ۱۸۳۲ (هژون) و ۱۸۳۴ (۱۴ آوریل) است. انقلاب اخیر نفع در دوشهر ظهیر نمود و در پاریس بکشتاری عظیم منجر شد.

در زمان سلطنت لوئی فیلیپ از لحاظ سیاست خارجی دو موضوع قابل ذکر است. یکی موضوع تفتیش سفائن و دیگری موضوع بریچار<sup>۱</sup> و این هر دو برای دولت فرانسه زیان آور و مایه سرشکستگی بود.

موضوع تفتیش در سال ۱۸۱۵ دولت انگلیس در کنگره وین پیشنهاد سفائن کرد که برده فروشی را در عالم موقوف کنند. سایر دول نیز با پیشنهاد مزبور موافقت کردند و بنا بر درخواست دولت انگلیس قرار بر آن نهادند که از آن پس سفائن جنگی هر دولتی بتواند در ساحل افریقا کشتیهای تجاری را که حامل برده می‌باشد تفتیش کند. لوئی هجدهم و شارل دهم در دوره پادشاهی خود با این امر موافقت نمودند. چه بحریه دولت انگلیس بر سایر دول برتری داشت و دولت مزبور می‌توانست همیشه بعنوان تفتیش بحری سفائن دیگران را تفتیش کند و از اسرار تجاری آنان آگاه شود. لکن لوئی فیلیپ بر خلاف آندو در سال ۱۸۳۱ با حق تفتیش بحری موافقت نمود و حتی قبول کرد که تفتیش مزبور علاوه بر سواحل افریقا در سایر نقاط اقیانوس اطلس نیز صورت گیرد. و چون مجلس مبعوثان فرانسه در سال ۱۸۴۲ از تصویب قرار داد مزبور خودداری نمود. لوئی فیلیپ مجلس را منحل کرد.

موضوع در سال ۱۸۴۴ یکی از امیرالبحرهای فرانسه

بریچار موسوم به **دوپوتی توار**<sup>۲</sup> که فرمانده سفائن آندولت

در اقیانوس کبیر بود «جمع الجزائر سوسی یته»<sup>۳</sup> و جزیره

تائی تی را برای فرانسه تسخیر کرد . پس از چندی يك نفر انگلیسی موسوم به پریچار که در جزیره تائی تی عنوان قونسولی داشت بومیان جزیره را بر ضد دولت فرانسه برانگیخت و جمعی از ملاحان فرانسه را بکشتن مات ، حکومت فرانسه چون پریچار را مسبب انقلاب میدانست او را دستگیر کرده چند روزی توقیف نمود . ولی حکومت انگلیس برین امر اعتراض کرد و حتی مطالبه غرامت نمود و لوئی فیلیپ بر خلاف میل مردم از آن دولت معذرت خواسته غرامتی پرداخت و آن تک را بچیزی نهمرد .

انقراض سلطنت از سال ۱۸۴۱ در مجلس فرانسه احزاب مخالف لوئی فیلیپ همه سال پیشنهاد میکردند که در قانون انتخابات تغییراتی داده شود و شرائط دشواری که در قانون اساسی برای انتخاب کنندگان و وکلاء قید شده بود ، سلب گردد . لکن لوئی فیلیپ معتقد بود که هر گونه تغییری در قوانین زیاد ممالکت خواهد بود . مخالفین برای پیشرفت مقصود خویش تبلیغ پرداختند و در مدت هفت سال ( از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۸ ) بسیاری از مردم پاریس و ولایات را با خود همداستان کردند و چون تصور آنان بحال کارگران نیز مفید بود ایندسته هم بدیشان پیوستند و از آغاز سال ۱۸۴۸ بنظاهراتی پرداخته تغییر قانون انتخابات را بشدت خواستار شدند . لکن لوئی فیلیپ و رئیس الوزرای محبوب وی گیزو بر تظاهرات مزبور بدیده بی اعتنائی نگریستند و سرانجام استبداد رأی شاه و اصرار شدیدی که مخالفین و مخصوصاً جمهوری طلبان در بر انداختن سلطنت وی دانند موجب انقلاب فوریه ۱۸۴۸ گردید و مردم پاریس از روز ۲۲ فوریه سال مزبور علناً بمخالفت حکومت برخاسته در چندین محل با قوای دولتی زد

و خورد پرداختند . بالاخره چون آتش انقلاب هر ساعت تند تر  
میشد لوئی فیلیپ ناچار بدخواه انقلابیون گیزو را از ریاست  
وزرائی معزول نمود . امکن باز آتش انقلاب فرو نشست و بی  
احتیاطی قوای دولت که بی جهت جمعی از اهالی شهر را گلوله  
باران کردند مردم را نسبت بشاه غضبناکتر ساخت . عاقبت در روز  
۲۴ فوریه لوئی فیلیپ ناگزیر از سلطنت کناره گرفت و مانند  
شارل دهم بازگاستان رفت و دو سال بعد در گذشت .

پس از استعفای لوئی فیلیپ جمهوری طلبان از یازده نفر  
روزنامه نگار که **لامار تین** اشاعر معروف فرانسه نیز از آنجمله بود  
**حکومتی موقتی** تشکیل کردند .

آثار مفیده در دوره سلطنت لوئی فیلیپ سه قانون مفید وضع شد  
سلطنت لوئی فیلیپ که س از وی موجب ترقی مملکت فرانسه گردید .  
اول **قانون تعلیمات ابتدائی** که تأسیس مدارس ابتدائی را در ایالات  
و ولایات فرانسه اجاری ساخت . دوم **قانون طرق قراء و قصبات** که  
وسیله ایجاد راعهای فرعی گشت . سوم **قانون راه آهن** که بموجب  
آن نه خط اصلی از شهر پاریس بسرحداث مختلفه فرانسه کشیده  
شد .





# فصل سوم

## اوضاع انگلستان در نیمه اول قرن نوزدهم

دولت انگلستان در میان ممالک اروپائی تنها دولتی است که در قرن نوزدهم با هیچگونه انقلاب شدید داخلی مواجه نشده است. ایندولت در آغاز قرن مزبور از لحاظ قدرت مستعمراتی و تجاری در مرتبه اول بود و نیز قوای بحری آن بر تمام دول عالم برتری داشت و در سیاست عمومی دنیا، خاصه در امور ممالک شرقی مداخله تام مینمود.

در سال ۱۸۱۵ زمانیکه ناپلئون بجزیره سنت هلن تبعید شد، در ظاهر ژرژ سوم بر انگلستان سلطنت داشت (از ۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰) ولی چون پادشاه مزبور بواسطه پیری نایب و ناتوان شده بود از سال ۱۸۱۱ پسر بزرگش ژرژ بعنوان نیابت سلطنت بامور مملکتی رسیدگی میکرد. مردم انگلستان باطناً بژرژ نایب السلطنه نیک بین نبودند، زیرا در شراخیواری افسراط میکرد و در زندگانی خصوصی حرکات ناشایسته داشت و علاوه برین شخصاً نه میلیون لیره مقروض بود. پس از آنهم که نام ژرژ چهارم رسماً بسلطنت رسید | ۲۹ ژانویه ۱۸۲۰ | باز اعمال دیرینه را ترک نگفت و مخصوصاً بهات بهتان بیجائی که بر زن خویش روا داشت بر بدینی مردم بیفزود. در سیاست نیز بیک طریق نرفت و با آنکه در زمان نیابت سلطنت با آزادی طلبان همداسان بود چون پادشاهی رسید با انجام مقاصد ایشان مخالفت کرد.

ژرژ چهارم فرزندی نداشت و چون در گذشت سلطنت برادرش **گیوم چهارم** رسید (۲۵ ژون ۱۸۳۰) **گیوم چهارم** در آغاز پادشاهی نهمت و چهار سنه بود و

بهین سبب هفت سال پیش سلطنت نکرد و پس از مرگش (۲۰ ژون ۱۸۳۷) چون وارث مستقیمی نداشت برادر زاده وی ویکتوریا، دختر دوک دکنتا، بجای وی نشست.

ویکتوریا در آغاز سلطنت هجده ساله بود و پادشاهی او شصت و سه سال دوام یافت، دوره سلطنت وی بر افتخار ترقی ادوار تاریخ انگلستان است. چه در این دوره بر نفوذ و اقتدار خارجی آن مملکت به مراتب پیروز و در آن مزور بر بسیاری از فتوحات عالم دست یافت و بواسطه از دیات قوای بحری ر اقیانوسها و دریاها مسلط شده در تجارت نیز بر سایر دول معظمه دنیا برتری گرفت.

### تاریخ حکومت انگلستان در آغاز قرن نوزدهم

پس از آنکه سلطنت انگلستان در قرن هجدهم به نالواده هانور انتقال یافت (اوت ۱۷۱۴) اختیاران، ماد یکباره از امور سیاسی سلب گردید، زیرا چون پادشاهان اول خاندان ساورمانند در اول و دوم خاندان نامرسلطنت انگلستان علاقه نداشتند و نظر آنان بر منوجه ولایت هاور بود اداره امور ممالکی کم کم دست بر وزراء و مجلسین لردها و عامه افتاد و این امر بر وزیر امام ا حنا به قوای ممالکتو بتسار آمد، چنانکه امروز هم ستم شاه را در امور ممالکتو اختیار نیست، و همانطور که از دوست سال پیش در انگلستان گه گه می شود شاه فقط سلطان می کند و از حکومت محروم است.

بنابرین در آغاز قرن نوزدهم نیز اختیار امور ممالکت در دست وزراء و مجلسین لردها و عامه بود. مجلس لردها از استقفا و لردها تشکیل می شد و به آن مورونی بود. مجلس عامه از وکلای ملت بدید می آمد و هفت سال یکبار تجدید میشد. آن زمان در انگلستان دو حزب

قوی وجود داشت. یکی حزب آزادی طلبان که طرفدار حکومت ملی و تجدید اختیارات شاه بود و آنانرا **ویگان** می‌گفتند و این حزب از صنعتگران و تجار ثروتمندان تشکیل شده بود دیگر حزب **محافظة کاران** معروف به **قری**، که پیش از ملاکین ممالک بودند و مداخله شاه را در امور ممالک لازم می‌شماردند. مجلس عامه از وکلای این دو دسته تشکیل می‌یافت و رئیس هر دسته که در مجلس اکثریت داشت از جانب شاه برپاست و زرائعی انتخاب می‌شد و بدین طریق حکومت انگلیس گاه در دست آزادان مابان و گاه در دست محافظه کاران بود.

طرز انتخاب طرز انتخاب وکلای مجلس عامه انگلستان در آغاز وکلای مجلس عامه قرن نوزدهم با آنچه در قرن چهاردهم معمول بود تفاوتی نداشت، بدین معنی که تمام ملت انگلیس در انتخابات شرکت نمیتوانستند کرد و این حق منحصر بدو دسته از مردم بود. در خارج شهرها و قصبات فقط ملاکینی که عایدی سالانه آنان از ملک خویش لا اقل بیچهل شیلینگ (قریب نازده تومان) بالغ میشد حق شرکت در انتخابات داشتند و در شهرها و قصبات تنها افراد اعیانیه های اصناف ازین حق استفاده میتوانستند.

بهمین سبب عده انتخاب کنندگان ممالک انگلیس بهیچوجه با جمعیت آن متناسب نبود، چنانکه در سال ۱۸۶۵ از بیست میلیون جمعیت آن مملکت ۴۴ هزار نفر در انتخابات حق شرکت داشتند در صورتیکه این عده بایستی ۶۵۸ وکیل انتخاب کنند.

تقسیم بندی وکلایین قسمتهای مختلف انگلستان نیز بی تناسب بود. چنانکه مملکت ایرلند با شش میلیون جمعیت صد نفر و مملکت اسکس<sup>۲</sup> با دو میلیون سکنه ۴۵ نفر و کبلی<sup>۳</sup> انتخابات میکرد ولی ممالک

انگلیس با دوازده میلیون نفوس ۵۱۳ نفر وکیل داشت ، بدین طریق در ممالک ایرلند و اِکس بهر دسئه ۵۵ هزار نفری و در ممالک انگلیس بهر دسئه ۲۳ هزار نفری یک وکیل میرسید و فی الحقیقه مردم انگلیس در مجلس دو برابر سایر قطعات برتانی کبیر نماینده داشتند . علاوه برین تفسیم وکلای مجلس بین شهرها و قصبات نیز چون برطبق صورتی که در قرن چهاردهم تنظیم شده بود انجام میگرفت با وضع مملکت در آغاز قرن نوزدهم متناسب نبود ، مثلاً عدده وکلای شهر لندن با آنکه شهر مزبور در قرن چهاردهم پنجاه هزار نفر و در قرن نوزدهم یک میلیون جمعیت داشت بهیچوجه تغییر نکرده بود . و همچنین قصبه‌ای که پیش از آن بواسطه کثرت افراد چندین وکیل انتخاب میکرد با آنکه در قرن نوزدهم کوچک شده و جمعیت آن یک خانواده انحصار یافته بود باز حق انتخاب چندین وکیل داشت و چون اینگونه قصبات کوچک بیشتر متعلق بملاکین نزرک بود ازین امر استفاده کرده غالباً یا مقام وکالت را بدوستان و رفقای خویش می‌سپردند و یا آنرا بدیگران میفروختند ، نتیجه آن بود که همیشه اکثریت وکلای مجلس از طبقه ملاکین انتخاب میشد و حکومت مملکت نیز طبعاً بدست ایشان میفتاد و بدینواسطه رعایا و کارگران بیوسه در رنج و مسکنت بسر می‌بردند .

قانون تحدید در سال ۱۸۰۴ که ناپلئون فرمان محاصری بری راصادر ورود غلات کرد و بنادر اروپا را بروی کشتیهای تجاری انگلستان بست و فی الحقیقه تجارت اروپا را با آن مملکت ممنوع داشت . در وضع اقتصادی و اجتماعی انگلستان انقلابی عظیم پدید آمد ، زیرا محصولات مستعمراتی و داخلی آن مانند آهن و پنبه و پارچه‌های پشمی و غیره بی خریدار ماند و گندم که مورد احتیاج آن مملکت بود از سایر

ممالک نرسید و بهمین سبب قیمت گندم در انگلستان سخت ترقی کرد . پس از شکست باپائون و استفرار صلح ، ملاکان انگلیس که در مجلس اکثریت داشتند برای اینکه از قیمت گندم کاسه نشود و منافع ایشان محفوظ ماند قانونی گذراندند که بقانون تحدید ورود غلات معروفست و کار گران آنرا **قانون قحطی** خوانده اند . بموجب قانون مزبور ورود گندم خارجی محدود شد و بالتیجه قیمت گندم در سالهای فراوانی هم تنزل نیافت .

تغییر قانون چون فشار و تحمیلاتی که از جانب ملاکین بطبقات زیر انتخابات دست وارد میشد نتیجه اکثریت داشتن و کلای آنطبقه در مجلس و بالاخره متناسب نبودن قانون انتخابات با اوضاع مملکت بود ، در سال ۱۸۱۶ مردم در صدد تغییر قانون مزبور برآمدند و مدت شانزده سال درینراه مجاهدت کردند ، تا عاقبت در سال ۱۸۳۰ پیشرفت آزادی طلبیان فرانسه در برانداختن حکومت خانواده بوربن در انگلستان نیز مؤثر افتاد و حکومت از محافظه کاران با آزادی طلبیان رسید و آنان تغییر قانون انتخابات را رسماً در مجلس طرح کردند ، مجلس عامه انگلستان نخست بتغییر قانون مزبور تن نداد ، ( آوریل ۱۸۳۱ ) لکن لرد گره ، رئیس الوزرای مملکت که پیشوای آزادی طلبیان بود مجلس را منحل کرد و در انتخابات جدید حزب آزادی طلب در مجلس اکثریت یافت و بالتیجه قانون جدید انتخابات بتصویب رسید .

پس از آنکه مجلس عامه قانون جدید را تصویب کرد مجلس لردها یا آن موافقت نمود و بدینواسطه در سراسر مملکت انقلاباتی بظهور رسید ، عاقبت جمعی از آزادی طلبیان بشاه پیشنهاد کردند که در مجلس لرد ها تغییراتی دهد و آن مجلس را اعضاء جدیدی انتخاب

کنند. انتشار این خبر موجب نگرانی لردها گردید و بالاخره در  
ماه ژون ۱۸۴۲ با قانون جدید موافقت کردند .

### موضوع آزادی پیروان مذهب کاتولیک

زمانی که دسته ای از مردم انگلستان در راه تغییر قانون  
انتخابات می کوشیدند ، دسته ای دیگر نیز از سال ۱۸۲۹ در طریق  
تحصیل آزادی پیروان مذهب کاتولیک مجاهدت میکردند .

در قرون شانزدهم و هفدهم برتستانهای انگلستان با کاتولیکها  
سخت مخالفت کرده و مخصوصاً در زمان سلطنت چارلز دوم بوسائل  
گوناگون آنانرا از خدمات دولتی و حق وکالت و انتخاب وکیل  
محروم ساخته بودند ( ۱۶۷۸ ) . در سر زمین ایرلند نیز روزگار  
کاتولیکها بمراتب سخت تر میگذشت . چه مملکت مزبور با آنکه  
در قرن سیزدهم بتصرف انگلستان در آمد مذهب کاتولیک را تزلزل  
نگفت و حتی در سال ۱۶۴۱ زمانی که چارلز اول پادشاه بود  
بر ضد دولت انگلیس سر ستورش برداشت . نه سال پس از آن  
تاریخ گرمول<sup>۱</sup> برای تنبیه کاتولیکهای آن مملکت بریشان ظلم بسیار  
روا داشت و علاوه بر آزار و شکنجه فراوان املاک و اراضی  
ایشانرا نیز بگرفت و آنقوم را بکشت و زرع املاک لردهای انگلیسی  
مجبور ساخت و نیز حق خرید و فروش و انتقال املاک را ازیشان  
سلب کرد و ورود بخدمات دولتی و حق انتخاب و وکالت مجلس  
ایرلند را که آنزمان هنوز بابدان بود بر آنان ممنوع داشت ( ۱۶۵۰ ) .  
در اواخر قرن هجدهم بواسطه ظهور انقلاب فرانسه ، مردم  
انگلیس اندکی از ستمکاری خویش بر کاتولیکهای ایرلند کاستند  
و ایشانرا در انتخابات حق رأی عطا کردند [ ۱۷۹۳ ] و چندی بعد  
بواسطه انقلابی که بر ضد حکومت انگلیس در ایرلند پدید آمد  
استقلال ظاهری آن مملکت را لغو کرده جزیره مزبور را برخلاف

میل مردم آن با انگلستان ضمیمه گردید و مجلس ایرلند در سال ۱۸۰۰ با مجلس انگلستان توأم گشت . در نتیجه انضمام ایرلند در احوال کاتولیکهای انگلیس و ایرلند از لحاظ سیاسی اختلافی پدید آمد ، زیرا چنانکه گذشت بکاتولیکهای ایرلند در انتخابات آن مملکت حق رأی داده شده بود و پس از انضمام مجلس ایرلند به مجلس انگلیس در انتخابات مجلس اخیر نیز حق رأی یافته بودند . در صورتیکه این حق هنوز بکاتولیکهای انگلیس داده نشده بود .

کاتولیکهای انگلستان مدت هفده سال در راه تحصیل آزادی و حق انتخاب و وکالت کوشش کردند ، تا بالاخره بشیرونی و جاهدیت و پایداری یکنفر ایرلندی موسوم به **دانیل اکونل** <sup>۱</sup> و تدبیر و بصیرت رئیس الوتورای زمان **ریفرم بیل** <sup>۲</sup> که از حزب محافظه کار بود ، مقصود خویش نائل آمدند .

دانیل اکونل که از وکلای مرافعه و در میان مردم ایرلند صاحب نفوذ بود در سال ۱۸۲۳ از کاتولیکها انجمنی تأسیس کرد و در طریق مقصود سر جرائد و نشر اخبارات پرداخت و نشیمن سال با حکومت انگلستان ، نوزده ساله ، در ۱۸۴۹ آوریل ۱۸۲۹ فرمان آزادی کاتولیکها را تحصیل کرد . از آن پس نیز کاتولیکها و پروتستانها امتیازات یافتند و در اخیر در همه حقوق مساوی جزوهام ریاست مجلس لورد و حکومت ایرلند نائل آمدند و اجراء از آن در تمام تا سال ۱۹۰۹ نیز برایشان درنوع بود .

موضوع امتداد آراء کاتولیکها ، تأسیس مجلس از تحصیل آزادی آورده و تعمیم داده و اصلاحات -  
خدا را در یاد بگیر حد دو موضوع در  
کاتولیکهای ایرلند را چه می نمود . که از آن زمان پس از و دیگری  
اسناد اراضی و ... که و امکندهای ایرلندی که از آن زمان آرد  
بزرگان ایشان گرفته شده بود .

از دو موضوع فوق کاتوایکهای ایرلند تنها موضوع نخستین را دنبال کردند و درین امر نیز پشوی ایشان اکتونال بود که در راه اعاده استقلال ایرلند مجاهدت بسیار نمود ولی با آنکه عموم اهالی آنسر زمین و حتی پرستانهای ایرلندی نیز پشتیبان وی بودند بواسطه مخالفت حکومت انگلیس بمقصود نرسید و بالاخره قحطی عظیم سال ۱۸۴۶ که موجب هلاکت پانصد هزار نفر و مهاجرت یک میلیون از مردم ایرلند گردید یکباره بر موضوع استقلال آنمملکت پرده فراموشی کشید .

چنانکه سابقاً گذشت قانون انتخابات انگلستان در سال ۱۸۳۲ تغییر یافت ، لکن با تغییر مزبور فقط وکلای طبقه متوسط که خود از جمله ثروتمندان انگلیس بودند بمجلس عامه راه یافتند و باز کارگران و طبقات پست را در مجلس راهی نبود . از طرفی گرانی گندم مانند پیش دوام داشت و حکومت بهیچوجه در رفع آن چاره‌ای نمی‌اندیشید . بالنتیجه کارگران و طبقات زیر دست سر بمخالفت و شورش برداشتنند و مجدداً در صدد تغییر قانون انتخابات بصالح طبقه کارگر بر آمدند ، اسکن درین امر نیز حکومت بسختی روی مخالفت نشان داد و با آنکه کارگران قریب سیزده سال ( از ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۸ ) در دارین مقصود پانداری کردند بالاخره تغییر قانون انتخابات صورت نگرفت .

بزرگترین تملک توفیق یافتن کارگران بتغییر	آزادی تجارت
قانون انتخابات الغای قانون تحدید ورود غلات	و الماء قانون تحدید
بود که تا حدی از قیمت گندم نکاست و	ورود غلات

زندگانی را بر کارگران سهلتر کرد و بالنتیجه آنانرا از تغییر قانون انتخابات منصرف نمود .



در اواخر سال ۱۸۳۸ مکر از صنعتگران جوان منچستر موسوم به ریشار کبدن<sup>۱</sup> اطاق تجارت آنتنبر را برآنداشت که الغاء فوری قانون تحدید ورود غلات را از دولت خواستار شود و نیز برای حفظ آسایش عامه و ترقی صنایع مملکت ورود و خروج مال التجاره را بانگلستان آزاد نموده اخذ عوارض گمرکی و امثال آنرا که مانع ترقی تجارتست موقوف سازد.

منظور کبدن و رفقای او از آزادی تجارت آن بود که اولاً گندم و سایر ارزاقی که مورد احتیاج طبقات کارگر است ارزان شود و موجب بهبودی حال آنان آید. ثانیاً بوسیله الغاء عوارض گمرکی بازار صنایع داخلی رونق گیرد و از طریق برآمد کارگران بفرزاید. ثالثاً در نتیجه ورود و خروج مال التجاره دائره تجارت توسعه یابد و در اوضاع اقتصادی مملکت ترقیاتی بدید آید. کبدن در طریق مقاصد دوگانه خویش مجاهدت بسیار نمود و با وجود مخالفت شدید ملاکین در سال ۱۸۴۰، و کالت مجلس عامه بائل آمد و بالاخره در سال ۱۸۴۵ برت بیل رئیس الوزرای محافظه کار را که با الغاء قانون تحدید گندم مخالف بود با خویشن همدانسان کرد و مجلس نا بر پیشنهاد بیل قانون مزور را لغو نمود (مه تاژون ۱۸۴۶) .

چند سال بعد مقصود دیگر وی نیز انجام یافت و دولت انگلیس طرز تجارت آزاد را تصویب کرد و بموجب قرار داد هائی که با برخی از دول مدظره مابین براساس معقد شد ورود بسیاری از مال التجاره های آندول بچاک انگلستان و عمود مال التجاره انگلیس بدول مزبور آزاد گشت و طرفین از اخذ حقوق گمرکی که مانع ترقی امر تجارتست چشم پوشیدند .

چنانکه مشاهده شد تغییر قانون انتخابات انگلیس و آزادی کاتولیکها و الغای قانون تحدید ورود غلات با اینکه از مسائل مهم مملکتی بود در انگلستان بدون انقلاب شدید و خونریزی انجام یافت ، در صورتیکه غالباً نظیر اینگونه مسائل در فرانسه و برخی دیگر از ممالک دنیا موجب انقلابات خونین گردیده است ، در انگلستان هیچگاه طبقة محافظه کار در عقیده و مقصود خویش تعقیب و معاندت نمی نمود و آنجا که عقیده خود را برای مملکت زیان آور میدید از تعقیب آن چشم می پوشید . بهمین سبب در قرنی که فرانسه دچار سخت ترین انقلابات بود در انگلستان هیچگونه انقلاب شدیدی رخ نمود و آنمملکت بدینواسطه در امور سیاسی و تجاری بر سایر دول برتری یافت .

# فصل چهارم

انقلابات سال ۱۸۴۸

سال ۱۸۴۸ را باید سال انقلابات اروپا نامید . چه درین سال اکثر ممالک اروپائی دچار انقلابات سخت گردید و گذشته از انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه ، که در فصل دوم بدان اشاره کردیم ، در تمام ممالکی که از تقسیم سر زمین ایتالیا پدید آمده بود و همچنین در ممالک آلمان و اطریش انقلابات عظیم ظاهر شد ، مهمترین انقلابات مزبور بترتیب ظهور هر یک در ممالک دوسیسیل<sup>۱</sup> و اطریش و پروس و در سر زمین لمبارد و ونیز و در بهم و کروآسی<sup>۲</sup> و هنگری و ممالک کلیسا<sup>۳</sup> رویداده است .

انقلابات مذکور را با انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه مقایسه میتوان کرد ، چه انقلاب فرانسه در حقیقت انقلابی سیاسی و اجتماعی بود و فرانسویان فقط برای تغییر دادن طرز انتخابات که دولت فرانسه بدان مایل نبود و مخالفت با استبداد رأی لوی فیلیپ سر بشورش برداشتند . لکن انقلابات سایر ممالک اروپا انقلابات ملی و برای تغییر طرز حکومت و تحصیل آزادی بود . برخی از ملل مانند مردم لمبارد و ونیز و کروآسی و هنگری برای اینکه دست تسلط دولت بیگانه را از وطن کوتاه کنند بشورش برخاستند و برخی دیگر مانند ملت آلمان و اهالی ممالک کلیسا و دوسیسیل و ساردنی برای ایجاد اتحاد حقیقی میان قطعات مختلفه مملکت و تشکیل دولت واحد طریق انقلاب سپردند .

دولت اطریش که از سال ۱۸۱۵ بواسطه وجود متونینخ<sup>۴</sup> کانون

۱- Les Deux Siciles . ۲- Lombard - Vénitien . ۳- Croatie .

۴- Les Etats de L'Eglise .

استبداد بود بیش از ممالک دیگر دچار انقلابات شد و علاوه بر انقلابات شدید داخلی که در ایالات بهم و کروآسی و هنگری روی داد در متصرفات ایتالیائی خویش و در آلمان نیز با انقلابات و مخالفت‌های چند مزاجه گشت .

مهمترین نتیجه انقلابات سابق‌الذکر تشکیل دول دوگانه عظیم آلمان و ایتالیاست .

### ۱ - انقلابات ایتالیا

سرزمین ایتالیا در زمان نابلهون تقریباً دارای حکومت واحد بود . لکن پس از شکست و تبعید بناپارت در سال ۱۸۱۵ بموجب معاهدات کنگره وین بهفت حکومت مختلف تقسیم شد . در قسمت شمالی آن ممالک ساردنی<sup>۱</sup> و لمبارده و ونیز و دوک نشین های پارم<sup>۲</sup> و مدن<sup>۳</sup> تأسیس گشت و در قسمت جنوبی گراندوشه<sup>۴</sup> تسکان<sup>۵</sup> و ممالک کلیسا و دولت دوسی سیل تشکیل یافت . حکومت ممالک ساردنی که مرکب از جزیره ساردنی و ناحیه پی پیه من<sup>۶</sup> بود بخانواده ساووا<sup>۷</sup> واگذار شد که بر قسمتی از ساووا<sup>۸</sup> و نیس<sup>۹</sup> هم حکومت داشتند . سرزمین لمبارده و ونیز را هم دولت اطریش تصرف کرد و دولت مزبور از لحاظ سیاسی بر دوک نشین های پارم و مدن و تسکان نیز مداخله میکرد . چه دوک نشین های سه گانه مذکور از مستمالک شاهزادگان اطریشی بود . بر مملکت کلیسا که در مرکز شبه جزیره ایتالیا از مغرب بدریای آبرونی<sup>۱۰</sup> و از مشرق بدریای آدریاتیک محدود بود پاپ حکومت میکرد . حکومت ممالک دوسی سیل نیز با خانواده بوربن ناپل از اخلاف لوئی چهاردهم بود و استبداد مطلق بتحریک دولت اطریش یا با موافقت آن دولت بر تمام ممالک مزبوره حکمرانی داشت .

طبقه وطنخواه و آزادی طلب ایتالیا از تقسیم آن سرزمین و

۱ - Sardaigne . ۲ - Parme . ۳ - Modène . ۴ - Tosrane .

۵ - Piémont . ۶ - Savoie . ۷ - Nice . ۸ - Tyrhénie . ۹ -

مخصوصاً از فشار حکومت استبدادی سخت خشمگین بود و این طبقه بیشتر از صاحب منصبان قدیمی ناپلئون و جمعی از اشراف و طبقات ممتازة متوسطین تشکیل شده بود. آزادی خواهان در آغاز امر برای انجام مقاصد خویش بتأسیس مجالس سری پرداخته ازین طریق انقلابائی ایجاد کردند و از آنجمله یکی انقلاب دوسی سیل در سال ۱۸۲۰ بود که موجب تشکیل کنگره لایبک گردید.

در سال ۱۸۳۱ نیز انقلابات دیگر در دولت نشین های پارم و مدن و در ممالک کلیسا پدید آوردند. لکن هیچیک از آن انقلابات نتیجه نرسید و هر بار دولت اطرش بر قوای انقلابی غالب گشته مسبین شورش را محبوس و معدوم ساخت.

پس از سال ۱۸۳۱ آزادی طلبان ایتالیا برای نیل بمقاصد خویش طریق دیگر پیش گرفتند و مجالس سری را بمجامع عانی و تبلیغات آشکار بدل کردند. لکن در جمع ایشان دو عقیده مختلف وجود داشت. برخی معتقد بودند که اتحاد ایتالیا بایستی با انقلاب عمومی و سرنگون ساختن کاخ استبداد و استقرار حکومت جمهوری انجام گیرد و پیشوای ایندسته یکی از اهالی ژن موسوم به **مازینی**<sup>۱</sup> بود. برخی دیگر انقلاب عمومی را زیان آور پنداشته بنحصول قانون اساسی و تشکیل اتحاد ایتالیا بریاست اخلاقی و معنوی پاپ و سلطنت پادشاه ساردنی قانع بودند و رئیس ایشان کشیش فیلسوفی موسوم به **ژیوبورتی**<sup>۲</sup> بود. در سال ۱۸۴۶ **گمرگوار شانزدهم** که مستبدترین پاپها بود در گذشت و **پی نهم**<sup>۳</sup> جانشین وی شد. پاپ جدید مردم ممالک کلیسا را تا حدی آزادی عطا کرد و محبوسین قدیم را عفو نموده در طرز حکومت بصلاح و دلخواه عامه تغییراتی پدید آورد و بدین سبب محبوب مات خویش و آزادی خواهان سایر ممالک ایتالیا گردید.

اعمال پی نهم **لئوپولد دوم** دولت **تسکان** و **شارل آلبر** پادشاه

ساردهنی را نیز بر آن داشت که در برخی امور خاصه در امر مطبوعات بر عایای خویش آزادی دهند ، لکن فریدیناند دوم پادشاه دوسی سیل برخلاف آندو مردم را کمافی السابق از آزادی محروم داشت و حتی با یاپ نیز آغاز مخالفت کرد . بالنتیجه مردم دوسی سیل سر بشورش برداشتند و بر اثر شورش آنان آتش انقلاب سراسر ایتالیا را فرا گرفت و انقلابیون در همه جا بر حکومت غالب شدند . چنانکه سر انجام تا اواسط ماه مارس ۱۸۴۸ در تمام ممالک مستقل ایتالیا حکومت مشروطه برقرار گشت .

انقلاب لبارد پس از غلبه آزادی طلبان ممالک مستقله ایتالیا حکومت استبدادی فقط در سرزمین لبارد و ونیز که از جمله متصرفات اطریش بود دوام داشت و دولت مزبور در آن سرزمین از هیچگونه ستمکاری دریغ نمیکرد . عاقبت مردم آن ممالک نیز سر مخالفت حکومت بیگانه اطریش برداشتند و انقلابی پدید آوردند و اتفاقاً در همان ضمن مترقیخ صدر اعظم اطریش نیز بواسطه انقلابی که در وین روی داد و شرح آن خواهد آمد ناگزیر بانگلستان گریخت | مارس ۱۸۴۸ | و فرار او موجب جسارت انقلابیون لبارد و ونیز گشت ، اهالی شهر ونیز بدون خونریزی از طریق ندیسر دولت اطریش را راضی کردند که سپاهیان خود را از آن شهر احضار کند ، ولی در شهر میلان بین انقلابیون و سپاه اطریش جنگی سخت در گرفت و بالاخره پس از پنج روز زدو خورد سپاهیان اطریش منهزم شده شهر را خالی کردند و بلاد ونیز و میلان خود را مستقل شمردند هر یک حکومتی موقتی اختیار نمودند .

جنگ ملل ایتالیا  
با اطریش  
زمانیکه دولت اطریش در میلان با آزادی طلبان سرگرم جنگ بود ، اهالی دولت نشینهای بارم و مدن هم سر از اطاعت فرمانروایان خود بپسیدند و مردم جزیره سی سیل

نیز خود را از ناپل مجزا و مستقل شمردند و بالاخره ملل ممالک مختلفه ایتالیا همگی بر ضد اطریش یاری آزادی خواهان لمبارد و ونیز برخاستند. شارل آلبر پادشاه ساردنی درین امر پیش قدم شد و با سپاهی از ملت خویش رو بجناب لمبارد و ونیز نهاد. در آغاز کار سپاهیان ممالک کلیسا و تسکان نیز با وی مساعدت کردند و متفقاً در چندین محفل سپاه اطریش را در هم شکستند. لیسکن عاقبت نردید رأی شارل آلبر و پیمان شکنی فر دیناند دوم پادشاه دوسی سیل موجب غلبه دشمن گشت و شارل آلبر ناچار با دولت اطریش از در صلح در آمد (۹ اوت ۱۸۴۸). مردم ایتالیا شکست شارل آلبر را بیخانت فرمانروایان ممالک کلیسا و تسکان و دوسی سیل منسوب شمردند و بدین واسطه اهالی شهر رم و گراندوشه تسکان نیز با دولت آغاز مخالفت کرده از پی تحصیل جمهوری برخاستند. در ممالک کلیسا پاپ در برابر جمهوری طلبان سخت پایداری کرد ولی چون قصرش را محاصره نموده یکی از وزیرانش را بهلاکت رسانیدند ناچار تسلیم شده با انجام مقاصد مردم که تشکیل مجلس شوری و اعلان جنگ با دولت اطریش بود موافقت نمود. خشونت مردم با پاپ نتایج سوء پدید آورد و پی نهم که تا آن زمان خودخواه آزادی بود تغییر عقیده داد و بر آن شد که بار دیگر حکومت استبدادی قدیم خویش را مستقر سازد. پس پنهانی از رم بممالک دوسی سیل گریخت و از فر دیناند دوم و پادشاهان سایر ممالک کاتولیک یاری طلبید. اهالی رم نیز پس از فرار وی بریاست هازی نی حکومت موقتی ثلاثه ای تشکیل کرده بتأسیس مجلس مؤسسان پرداختند و جمهوری بودن ممالک کلیسا را رسماً اعلام نمودند (۹ فوریه ۱۸۴۹). در شهر فلورانس مرکز دوك نشین تسکان هم پس از چند روز حکومت جمهوری استقرار یافت (۱۸ فوریه ۱۸۴۹).

تجدید جنگ پس از استقرار حکومت جمهوری در رم و فلورانس با اطریش اهالی بی یه مون بگمان اینکه بیاری جمهوری طلبان ممالک کلیسا و دوک نشین تسکان با دولت اطریش مقابله میتوانند کرد مجدداً شارل آلبر را بجنگ با دولت مزبور برانگیختند. لکن این بار نیز شارل شکستی سخت خورد و ناچار در ۲۳ مارس ۱۸۴۹ سلطنت را پسر خود **ویکتور امانوئل دوم** سپرده پرتقال رفت و پس از چهار ماه در گذشت. شاه جدید نیز ناگزیر از اطریش در خواست صلح نمود و حکومت اطریش قبول صلح را پرداخته است بیست میلیون غرامت و تصرف قسمتی از سرزمین بی یه من موکول نمود.

بازگشت حکومت پس از شکست شارل آلبر سپاهیان اطریش دوک نشینهای استبدادی پارم و مدن و تسکان و قسمت شمالی ممالک کلیسا را تصرف کرده بتحریک یکی از مخالفین پاپ رو بجانب رم نهادند. درین ضمن حکومت جمهوری فرانسه هفت هزار سپاه از طریق دریا با ایتالیا فرستاد تا مگر پاپ را با مردم روم آشتی دهد و بدینوسیله از تجاوز سپاهیان اطریش ممانعت کند. ولی مردم رم با سپاهیان فرانسه بجنگ پرداختند و بالاخره لشکریان آندولت ناچار رم را محاصره کرده پس از یکماه حکومت جمهوری را سرنگون ساختند و پاپ را بار دیگر بحکومت رسانیدند.

در دوسی سیل نیز عاقبت فردیناند دوم بر اهالی سی سیل غالب شد و باز حکومت استبدادی را در سراسر ممالک مستقر ساخت. در سر زمین لمبارد و ونیز هم حکومت اطریش از هیچگونه ستمکاری فروگذار نکرد و مسبب انقلاب را بکلی معدوم نمود. لکن در ممالک ساردنی تغییری پدید نیامد و دولت اطریش بوساطت فرانسه غرامت هنگفتی را که از ویکتور امانوئل مطالبه میکرد تا هفتاد و پنج میلیون تخفیف



داد و حاضر شد که اگر ویکتور امانوئل حکومت استبدادی مطلق را در ممالک خود تجدید کند دوک نشین پرم را نیز بدو بخشند، ولی پادشاه ساردنی بقبول این شرط تن نداد.

بالجمله با آنکه ملت ایتالیا تا حدی با آزادی و استقلال و وحدت نائل آمده بود ناگهان بوضع قبل از ۱۸۴۶ بازگشت و استبداد مطلق بر سراسر شبه جزیره مزبور حکمروائی یافت و دست تسلط اطریش بر آن سرزمین دراز تر شد، زیرا قسمتی از ممالک کلیسا و دوک نشین مسکن را نیز بر متصرفات پیشین بیفزود.

## ۲ - انقلابات اطریش در سال ۱۸۴۸ .

انقلاباتی که در سال ۱۸۴۸ در اطریش روی داد به مراتب از انقلابات ایتالیا شدید تر بود، چه ملل مختلفه اطریش علاوه بر تغییر طرز حکومت استبدادی بحکومت مشروطه، هر یک در حدود تحصیل استقلال تام بودند و بیم آن بود که دولت اطریش یکباره متلاشی شود و بدولتهای مستقل کوچک تبدیل یابد، علت عمده ظهور انقلابات اطریش اختلاف آشکاری بود که بین ملل مختلفه آن سرزمین وجود داشت. چه ملت اطریش از چهار نژاد مختلف اسلاو و ژرمن و مغول و لاتین ترکیب شده بود که بهیچوجه در مذهب و تاریخ و نژاد و زبان با یکدیگر مشابهت و مناسبتی نداشتند و بدانکه واسطه ارتباط آنان و وحدت حکومت بود. در هر یک از نژادهای مزبور نیز اختلافاتی بنظر میرسید. چنانکه نژاد اسلاو خود چندین دسته مختلف تقسیم میشد. اسلاوهای شمالی از چکها و اسلاواکها و لهستانها، و اسلاوهای جنوبی از کروآنها و سربها و دالمانها مرکب بودند و هر یک از این اقوام در قسمتی از خاک اطریش مسکن داشت. زبان ملل مزبور هم متفاوت بود و

از لحاظ مذهب نیز با یکدیگر اشتراکی نداشتند و چون مسکن نژاد اسلاو و لاتین در سرحدات مملکت و مسکن نژاد ژرمن و مغول یعنی آلمانها و مجارها در مرکز بود . اقوام دوگانه اخیر از لحاظ سیاسی نیز بر دیگران برتری یافته بودند و بدین سبب کینه و رقابت و دشمنی مذهبی و سیاسی در میان ملل مختلفه اطریش کاملاً حکمروائی داشت . حکومت اطریش پیوسته میکوشید که دشمن های نژادی و مذهبی را براندازد و ملل مختلفه مملکت را با یکدیگر متحد و بحکومت مرکزی متوجه و علاقمند سازد . لکن از کوشش خویش نتیجه نگرفت و اقوام مختلفه عاقبت از پی تحصیل استقلال و آزادی برخاستند . یکی از علل عمده انقلاب نیز ، علاوه بر آنچه گذشت ، ترقی معارف اطریش و ازدیاد کتب و جرائد و تبلیغات نویسندگان و شعرا بود که نژادهای مختلف آن مملکت را بحفظ استقلال مذهب و زبان ملی برانگیخت .

انتشار خبر انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه دفعه سراسر  
ظهور اعلانات  
امپراطوری اطریش را بهیجان آورد و از هر گوشه  
ملل مختلفه تحصیل آزادی و استقلال را کمر بستند . چنانکه مجلس  
ملی (دیت) هنگری بنا بر پیشنهاد یکی از نمایندگان مجلس موسوم به  
کسوت<sup>۱</sup> از دولت مرکزی درخواست کرد که وزارتخانه ملی مستقلی  
بملت هنگری عطا شود و آن وزارتخانه مسئول ملت مزبور باشد  
(سوم مارس ۱۸۴۸) ، اهالی بهم نیز پس از چند روز نظیر این امیاز  
را خواستار شدند و علاوه بر آن درخواست کردند که دولت هالسنه  
ملل مختلفه مملکت آزادی دهد و هیچیک را بر دیگری برتر نشمارد .  
در شهر وین هم محصلین و کنایفروشان و جمعی از صنعتگران و  
تجار آزادی جرائد و مطبوعات و نشر بودجه مملکتی و تشکیل مجلس

ملی را خواستار شدند و در نتیجه این درخواست جنگی بین قوای دولتی و محصلین روی داد [ ۱۳ مارس ۱۸۴۸ ] و شورشی پدید آمد و بالاخره مترنخ ناچار از قدم خود کناره گرفت و مخفیانه با انگلستان گریخت ( ۱۵ مارس ) .

ظهور ناگهانی انقلابات مزبور **فرديناند اول** پادشاه اطریش و مشاورین او را بیمناک ساخت و بناچار با درخواستهای ملل مختلفه موافقت کردند و بالنتیجه اهالی هنگری و بهم بتحصیل وزارتخانههای مخصوص و مردم وین بمقاصد خویش که تشکیل مجلس ملی از آن جمله بود، نائل آمدند .

در آن ضمن چسکهای بهم متحد ساختن اسلاوهای مملکت امپراطوری اطریش را لازم دیدند . زیرا از طرفی نمایندگان ممالک مختلفه آلمان در شهر فرانکفورت<sup>۱</sup> گرد آمده چنانکه در صفحات بعد خواهیم گفت در صدد ایجاد وحدت ممالک آلمان بودند ، و از طرفی مجارها برای اینکه از ترقیات ملی نژاد اسلاو جلوگیری شود در صدد بودند که اسلاوهای جنوبی را با خود متحد سازند . پس در شهر پراس<sup>۲</sup> از نمایندگان اسلاوهای ممالک امپراطوری اطریش مجلسی تشکیل یافت تا در باب اتحاد نژاد مزبور مشاوره کنند . لکن ناگهان اتفاقی عجیب روی داد و شخص میچهولی زن حاکم شهر پراس وین دیش **مگراتز** را در خانه وی بقتل رسانید و حاکم ازین جنایت خشمگین شده سه روز شهر را گلوله باران کرد و مجلس نمایندگان اسلاو را برهم زده امتیازاتی را که بچسکهای بهم داده شده بود لغو کرد ( ژوئن ۱۸۴۸ ) . چهار ماه بعد نیز نظیر این واقعه در وین روی داد ؛ در روز

ششم اکتبر دولت برای فرونشاندن آتش انقلاب هنگری که روز بروز تندتر میشد عده سپاهی را مأمور آنسرزمین کرد. محصلین و کارگران که در حتماً با مجارهای هنگری رابطه داشتند سر بشورش برداشته حرکت سپاهیان دولت را مانع شدند و وزیر جنگ اطریش **لاتور** را در خواهش بدار آویختند. بالتیجه امپراطور با وزرای خویش از شهر خارج شد و وین دیش گراتز بریاست کل سپاه منصوب گشته با شصت هزار نفر شهر را محاصره و گلوله باران کرد و مسبین انقلاب را تماماً بکشت (۳۰ اکتبر).

چندی بعد فردیناند از سلطنت کناره گرفته پادشاهی را برادر زاده خود **فرانسوا ژرف** که در آن زمان هجده ساله بود سپرد (۲ دسامبر ۱۸۴۸). فرانسوا ژرف بلافاصله مجلس ملی وین را منحل کرد و در عوض قانون اساسی جدیدی که شامل تمام ملل امپراطوری اطریش میگشت وضع نمود.

در اوائل سال ۱۸۴۸ چنانکه گذشت مجلس ملی هنگری از دولت اطریش وزارتخانه ای مستقل درخواست نمود و چون آسان بدین مقصود رسید جرأت یافته با اقداماتی عظیم تر پرداخت و طرز حکومت **ملوک الطوائفی** را نسخ نموده روستائیان مجار را آزادی عطا کرد.

ضمناً مردم هنگری چنانکه سابقاً اشاره شد از پی تحصیل استقلال کامل بودند و برخی ملل دیگر امپراطوری اطریش مانند سربها و کروواتها نیز بواسطه مناسبات مختلفی که با هنگری داشتند در طریق تحصیل استقلال با مجارها موافقت میکردند. لکن چون مجارها استقلال را فقط برای خود میخواستند بالاخره میان ایشان و سربها و کروواتها همه خورد و سرانجام ملل دوگانه اخیر بایکدیگر متحد شده بتحرک امپراطور

اطریش با مجارها از در جنگ درآمدند .  
مجارها نیز بریاست کسوت حکومتی مستقل تشکیل کرده با دولت مرکزی آغاز مخالفت نمودند و چون فر دیناند استغفا کرد فرانسوا ژرف را بسطانت نشناختند ، در همان زمان دولت بر اقلایون شهر وین تسلط یافت و سپاهیان اطریش و کروات و سرب از اطراف رو بجانب هنگری نهادند . مجارها بریاست کسوت نخست بر مهاجمین غالب آمدند و در ۱۴ آوریل ۱۸۴۹ رسماً استقلال هنگری را اعلام نمودند .  
لکن عمر این استقلال سخت کوتاه بود ، چه در همان اوقات دولت اطریش بر اقلایون ایتالیا غلبه کرد و سپاهیان آن مملکت از ایتالیا باز گشته مأمور هنگری شدند ، از طرفی نیکلای اول پادشاه روسیه نیز از بیم آنکه مبادا انقلاب هنگری بلهستان روسیه سرایت کند ، بکمک پادشاه اطریش برخاست و ۱۵۰ هزار سپاه سرداری پاسکیویچ<sup>۱</sup> بجانب هنگری فرستاد ، سرانجام مجارها شکست یافتند و حکومت اطریش یاری سپاهیان روسیه بر هنگری غالب آمد و سران انقلاب را بجز کسوت که بخاک عثمانی گریخته بود تماماً بگشت .

بنابراین انقلابات سال ۱۸۴۸ در اطریش نیز مانند ایتالیا نتیجه نرسید و چنانکه در فصول آتیه خواهد آمد ، حکومت استبدادی ده سال دیگر با توانائی تام در آن مملکت پایدار ماند ، قانون اساسی جدیدی هم که فرانسوا ژرف بعموم ملت اطریش عطا کرده بود هیچگاه مجری نشد و عاقبت در ۳۹ دسامبر ۱۸۵۱ رسماً ملغی گشت ، سرزمین هنگری بایالات مختلفه تقسیم شد و برای هرایالتی حاکمی آلمانی نژاد که زبان مجارستان را هم نمیدانست تعیین گردید و از مجلس ملی هنگری نیز اثری نماند ، نسبت باسلاوهای جنوبی هم با آنکه برضد مجارها با دولت

مرکزی مساعدت کرده بودند همین گونه رفتار شد و حکومت استبدادی مطلق دیگر باره بر سراسر اطریش حکمروائی یافت.

### ۲- انقلابات آلمان در سال ۱۸۴۸

اتحادیه  
در آلمان

ناپلئون پس از آنکه بر آلمان دست یافت آن مملکت را تا حدی بطریق وحدت رهبری کرد و از سیصد و شصت دولت آن سر زمین قریب سیصد و چهل دولت را از میان برداشت. پس از انقراض حکومت بناپارت، چنانکه سابقاً گذشت، متفقین برخی از شاهزادگان قدیم را بار دیگر سلطنت عطا کرده در خاک آلمان بریاست اطریش سی و نه دولت متحد پدید آوردند. بموجب قراردادی که در هشتم ژوئن ۱۸۱۵ در شهر وین بین دول متحد مزبور بامضاء رسیده بود از نمایندگان آن دول مجلسی بریاست امپراطور اطریش در شهر فرانکفورت تشکیل یافت که آنرا مجلس دول متحده یا **بوندستاگ** میخواندند. مجلس مزبور را فی الحقیقه هیچگونه اختیاری نبود و نمایندگان هر یک از دول در آن مجلس مانند سفیران در هیچ امری بی اجازه حکومت خویش اظهار رأی نمیتوانستند کرد و بدین واسطه نمایندگان مجلس در هر موضوع کوچکی چندین سال مشاوره میکردند و غالباً هم از مشاورات خویش نتیجه نمیگرفتند. بنا برین اتحادیه دول در مواقع لزوم بهیچ امری آسان اقدام نمیتوانست کرد و اتحاد فی الحقیقه سودی نداشت.

اتحاد گمرکی

پس از چندی ملل ممالک مختلفه آلمان بر آن شدند که اتحاد ظاهری را بانحادی معنوی و واقعی تبدیل کنند، سلاطین و فرمانروایان ممالک مزبور نیز خود بدین نکته پی

برده بودند که اتحاد واقعی آنان موجب ترقیات سیاسی و اقتصادی خواهد بود و بهمین نظر نخست حکومت پروس بسایر دول پیشنهاد کرد که از اخذ حقوق گمرکی از مال التجاره یکدیگر چشم پوشند و جماعتی گمرک واحد مشترکی در سرحدات خزرخی ممالک متحده تأسیس کنند. این پیشنهاد در ظرف ۱۷ سال (از ۱۸۱۹ تا ۱۸۳۶) از جانب تمام دول متحده آلمان بجز دولت اطریش پذیرفته شد و بالنتیجه تجارت آلمان رو بترقی نهاد و جمع عوائد گمرکی در ظرف ده سال مضاعف گشت.

پس از تشکیل اتحاد گمرکی ملت آلمان باز در پی ایجاد  
مجلس مؤسسان وحدت حقیقی آلمان بود

در اواخر سال ۱۸۴۷ جمعی از آزادی طلبان فرانکفورت

ممالک جنوبی آلمان بتأسیس مجلس ملی و ایجاد حکومت واحد بین ممالکی که در اتحاد گمرکی شرکت داشتند برخاسته و بالاخره از نمایندگان دول متحده مجلسی موقتی تشکیل کردند و آن مجلس بتأسیس مجلس مؤسسانی که وکلای آن از جانب عموم اهالی آلمان انتخاب میشد رأی داد. سلاطین و فرمانروایان دول متحده نیز با این امر مخالفت نکردند و حتی برخی ازیشان خود روی موافقت نشان دادند. چه انقلاب ممالک ایتالیا و اطریش و فرانسه آنانرا بیمنالک ساخته بود و مخصوصاً انقلاب وین و سقوط حکومت مترنیخ و انقلابی که در ران بدید آمد ایشان را یکباره مطیع میل آزادی طلبان ساخت.

مجلس مؤسسان در هجدهم ماه مه ۱۸۴۸ در شهر فرانکفورت سور راین تشکیل شد و بتیغه قانون اساسی پرداخت و قریب هشت ماه در کار مشغول بود. سرانجام در ۲۸ مارس ۱۸۴۹ قانون اساسی بتصویب

مجلس رسید . قانون مزبور وضع قوانین را از وظائف مجلسی ملی موسوم به **ولکس هوس** که وکلای آن بموجب آراء عامه انتخاب شوند و اجرای قوانین را از تکالیف امپراطوری که از ملت آلمان باشد و سلطنت بآرث بدور رسیده باشد شمرده بود . علاوه برین مجلس مؤسسان دولت اطربش را نیز از مملکت واحد آلمان که بموجب قانون اساسی تشکیل می یافت خارج ساخته ( سوم ژانویه ۱۸۴۹ ) **فردریک ویلهلم چهارم** پادشاه پروس را با امپراطوری برگزید ( ۲۸ مارس ۱۸۴۹ ) .

انحلال مجلس  
لیکن عمر مجلس مؤسسان فرانکورت سخت کوتاه بود . زیرا دولت اطربش که در دوران سال ۱۸۴۸ سرگرم انقلابات ایتالیا و هنگری و بهم و مؤسسان

غیره بود در آغاز سال ۱۸۴۹ برانفلاسیون ممالک مزبور غالب شد و بار دیگر متوجه اوضاع آلمان گردید و فرانسوا زلف به محض اینکه حکومت استبدادی را بر سراسر اطربش حکمروا ساخت نمایندگان آن مملکت را از مجلس مؤسسان فرانکفورت احضار نمود ( آوریل ۱۸۴۹ ) . دول آلمان هم که تا آن زمان بواسطه توجه ملت خویش روی موافقت نشان داده و بر ضد آن مجلس اقدامی نمی کردند . جرأت یافته مندرجاً باحضار نمایندگان خود پرداختند . عاقبت فردریک ویلهلم چهارم پادشاه پروس نیز از قبول اج امپراطوری آلمان خود داری کرد . احضار نمایندگان دول مختلفه در ساکس و **سمراندوشه باد** انقلابانی بدید آورد ، لکن انقلابات مزبور بواسطه مقاومت شدید دولتها نتیجه نرسید و بالاخره از اعضاء مجلس مؤسسان که در آغاز تأسیس آن مجلس ۵۰ نفر بودند ۱۵۰ نفر بس باقی نماند . عاقبت مجلس مزبور از فراکورت **بشهر اشتوتگار** منتقل شد و در آنجا پادشاه



وورتامبر جمعی از نمایندگان را زویف نموده بقیه را متفرق ساخت  
و عمر مجلس مؤسسان آلمان پایان آمد (۱۹ ژوئن ۱۸۴۹) ،  
زمانیکه مجلس مؤسسان فرانکفورت در صدد ایجاد  
ایالات پروس وحدت آلمان بود در مملکت پروس نیز انقلاباتی  
و تشکیل روی داد . از سال ۱۸۱۵ فردریک ویلهلم سوم  
مجلس مؤسسان برپاعای خویش وعده حکومت مشروطه داده بود . لکن  
این وعده تا سال ۱۸۴۷ وفا نشد . در سال مزبور  
فردریک ویلهلم چهارم که از ۱۸۴۰ بجای پدر نشسته بود ، در نتیجه  
اصرار مردم پس از تردید بسیار فرمانی صادر کرد و بنا بر آن فرمان  
اجازه داد که نمایندگان ایالات هشتگانه پروس در برلین گرد آمده  
راجع بمالیاتهای جدید و قوانینی که شخص شاه وضع میکند مشاوره  
کنند ، ولی تشکیل مجلس نمایندگان مزبور و قبول آراء ایشان  
باز مدخل خواه شاه بسته بود . مجلس نمایندگان ایالات بموجب فرمان  
سلطنتی در ۱۱ آوریل ۱۸۴۷ مفتوح شد ولی چون نمایندگان  
با برخی از مفاسد شاه موافقت نکردند فردریک مجلس را پس از  
دو ماه منحل ساخت .

مردم پروس از انحلال مجلس نمایندگان ایالات سخت خشمگین  
شدند و مخصوصاً چون خبر انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه و اقدام آزادی طلبان  
ممالک جنوبی در ایجاد وحدت آلمان انتشار یافت بر جرأت آنان  
بفزود و مقدمات انقلاب در برلین ظاهر گشت . انقلاب وین و سقوط  
حکومت مترنیخ نیز فردریک ویلهلم را بیمناک ساخت . چنانکه ناچار  
در ۱۷ مارس ۱۸۴۸ فرمانی دیگر صادر نموده بمطبوعات آزادی  
مطلق عطا کرد و وعده داد که مجلس نمایندگان ایالات را تا پایان ماه آوریل  
همانسال بار دیگر مفتوح سازد ، بر اثر انتشار فرمان شاه جمع کثیری

از اهالی برلن برابر قصر سلطنتی گرد آمدند تا وی را سپاسگزار شوند (شنبه ۱۸ مارس ۱۸۴۸) ، لکن ناگاه از میان جمع صدای گلوله‌ای برخاست و قراولان سلطنتی هراسان شده مردم را هدف گلوله ساختند . بالنتیجه زدوخوردی سخت در گرفت و جنگ مردم با قوای دولتی تا غروب آن روز ادامه یافت . بالاخره فردریک و یلهلم سپاهیان را امر داد که دست از جنگ بکشند و خود از انقلابیون دلجوئی کرد و در ششم آوریل فرمان انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان پروس را امضاء کرد و مجلس مزبور برای اینکه در باب طرز جدید حکومت پروس با شاه مشورت کند ، در بیست و دوم مه ماهه مفوض گشت .

مجلس مؤسسان مدت ششماه (تا ه دسامبر) پایدار ماند . لکن چون فردریک در باطن مایل باعطای آزادی نبود در هیچ امری با وکلای مجلس مزبور موافقت نمود و بالاخره چون خبر یافت که دولت اطریش برانقلابیون وین غالب آمده است (۳۱ اکتبر) از پی بهانه جوئی برخاست و مجلس را منحل کرد (۵ دسامبر) .

پس از انحلال مجلس فردریک بلافاصله ملت خویش را **قانون اساسی** عطا کرد . بموجب قانون مزبور فوّه مفتحّه مملکت از دو مجلس پدید می‌آمد . یکی مجلس اعیان که وکلای آن از جانب شخص شاه انتخاب میشدند . و یکی مجلس مبعوثان که ظاهراً انتخاب وکلای آن از جانب عموم ملت انجام میگرفت . ولی در معنی عموم ملت را در انتخاب وکلای مزبور اختیاری نبود . و بواسطه شرایط دشواری که برای انتخاب کنندگان قائل شده بودند جز طبقات ممتازه مملکت . که طبعاً هواخواه مقاصد شاه بودند . کسی در انتخابات شرکت نمیتوانست کرد .